

بهترین پندها



محمد تقی صرفی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و صلوات و درود

فراوان بر محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

یکی از مهم ترین راه رسیدن به سعادت در

دو جهان، عمل کردن به توصیه ها و سفارشات اولیاء

خداست. آنانی که راه درست را پیدا کردند و خود به

سعادت دست یافتند. آنان که موقع رحلت از این جهان

مورد خطاب الهی قرار گرفتند که :

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿فجر/ ۳۰-۲۷﴾.

ای نفس مطمئنه، بسوی خدایت برگرد درحالی که خدا از

تو راضی است و تو از خدا راضی هستی. پس داخل

بندگان من و داخل بهشت من بشو.

در این کتاب به چند توصیه و داستان پندآور اشاره
میشود امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار
گیرد.

زمستان ۹۷-حسن آباد فشافویه-زادگاه شیخ کلینی

بهترین پندها

۱- ما شب و روز انتظار تو را داشتیم، چرا دیر کردی؟

علی بن مهزیار گفت: چون به خدمت حضرت قائم (ع) رسیدم، حضرت به من فرمود: ما شب و روز انتظار تو را داشتیم، چرا دیر کردی؟

عرض کردم: کسی نبود که مرا به سوی شما راهنمایی کند.

پس حضرت با انگشت به زمین زد و فرمود: اینچنین نیست، ولی شما به گردآوری اموال پرداختید و بر ضعفای مؤمنین تجبر به خرج دادید و قطع صله رحم کردید، پس اکنون چه عذری برای شما وجود دارد؟
گفتم: التوبه، التوبه.

پس فرمود: ای پسر مهزیار، اگر نبود استغفار بعضی از ما برای بعضی، هر آینه هرکس بر روی زمین بود هلاک می

شد بجز خواص شیعه، آنان که اقوالشان با افعالشان شبیه است^۱

توضیح: در این روایت امام زمان علیه السلام علت اینکه علی بن مهزیار و دیگران نمی توانند حضرت را زیارت کنند سه چیز برشمرده اند. **یکی اینکه بدنال مال اندوزی و دنیا طلبی هستند.** که این حقیقتی تلخ است که اکثر مردم بدنال جمع آوری مال هستند اگرچه باندازه کفاف دارند ولی حرص باعث شده تا موقع مردن بدنال بیشتر کردن ثروت خویش باشند و این خود نشانه این است که اعتقاد چندانی به آخرت ندارند و در حقیقت دچار شرک خفی هستند. به زبان لا اله الا الله میگویند ولی در عمل اعتقادی به رزاقیت خدا ندارند و... با اینکه خانه و ماشین و وسایل منزل دارند دنبال خانه دوم و سوم و.. هستند. و از مرگ دیگران عبرت نمی گیرند و برای زیاد کردن ثروت

کمال الدین و تمام النعمه - باب ۴۳^۱

مجبور به گناهان فراونی می شوند از قسمهای دروغ
خوردن تا خود را ذلیل و خوار کردن و...

دوم به افرادی که ضعیف هستند ظلم می کنند. مثلاً ارث
خواهر را می خورند. مال یتیم را می خورند. سر افراد
ساده کلاه می گذارند. به فقرا کمک نمی کنند و اهل خیر
نیستند.

سوم قطع رحم می کنند. همه ما این حقیقت تلخ را می
دانیم که زیاد شنیده و دیده ایم که برادر بابرادر قهر
است. دختر با مادر قهر است.

با سایر فامیل هم همینطور. برادر می گوید چند سال است
سر تقسیم ارث با خواهرهایم ارتباط ندارم. می گوید
مادرم چند سال است با من کاری ندارد و قطع رابطه
کرده است. پسر با پدر مشغول جنگ است که چرا خانه
را نمی فروشی تا حق زن! به من بدهی!

۲- علت مصیبتها چیست؟

علی علیه السلام در تفسیر آیه: «وَمَا أَصَابَكُمْ
مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ
كَثِيرٍ»^۲ فرمود: از گناهان اجتناب کنید که
تمام بلاها و کمبود روزی، به واسطه گناه
است. حتی خراش برداشتن بدن، زمین
خوردن و مصیبتهای دیگر نیز عاملش خود
انسان است.^۳

^۲سوره شوری، آیه ۳۰.

^۳مستدرک الوسائل ۱۱/۳۲۵

در این رابطه به چند داستان واقعی از کتاب
کیمیای محبت نوشته آیه الله ری شهری
اشاره می‌شود:

مغازه داری از کم شدن مشتری هایش نزد
شیخ عارفی شکوه می‌کرد. شیخ صاحب
کرامت به او گفت خودت مقصری. چند روز
قبل سیدی که نسیه برده بود را از مغازه ات
بیرون کردی و این کار برایت مشکل ایجاد
کرده. او هم سراغ سید رفت از او
عذرخواهی کرد.

ماموری در زمان طاغوت در قسمت اداری
سازمانی مهم پرونده‌ای را گم کرده بود و
نزدیک بود که بلایی سرش بیاید. شیخ

گفت که بیش از یکسال است به خواهرت
 که شوهرش مرده است سر نزدی! او هم
 مقداری میوه و پول تهیه کرد و به خانه
 خواهرش رفت و او را خوشحال کرد. روز
 بعد وقتی به محل پرونده‌ها مراجعه کرد
 پرونده مذکور را زود پیدا نمود.

خانمی بچه خود را بخاطر نجس کردن
 آنقدر زده بود که نزدیک بود نفس بچه قطع
 شود! بعد از یکساعت خانم مذکور تب کرد
 . او را به بیمارستان بردند و پول زیادی خرج
 کردند ولی مؤثر واقع نشد. دوباره او را
 دکتر بردند باز هم تاثیری نکرد. شیخ گفت
 که استغفار کند و بچه را از خود راضی نماید

و چیزی برایش بخرد . مادر این کار را کرد
و تب قطع

رئیس اداره ای خارش در بدن گرفته بود
شیخ گفت خانم سیده در اداره را
بخاطر اشتباهی مورد توییح قرار دادی
بطوریکه به گریه افتاده است باید از او
حلالیت بطلبی. این کار را کرد و خارش بدن
قطع شد))

شخصی در زمان امیرالمومنین علیه السلام
دچار عقرب گزیدگی شد. امام فرمود چون

در حضور تو از سلمان بدگویی کردند و تو
از سلمان دفاع نکردی!^۴

شخصی در زمان امیرالمومنین علیه السلام
خواست روی سنگی بنشیند که زمین خورد
و سرش شکست امام فرمود چون بسم الله
نگفتی!^۵

4

<https://shafagha.com/.../65928> آیت-الله-مظاهری-همه-یاد--
...هنگام-غیبت-یا-تهمت،-از-شخ

5

www.ghadeer.org/Book/1322/209632

اقایی می گفت پسرم زیر تراکتور رفت و
مرد و ماشینم در سفر خراب شد وقتی اعمال
خودم را بررسی کردم فهمیدم بخاطر ندادن
خمس مالم هست.

در روایات علت زلزله را زیاد شدن زنا
دانسته است.

عارفی نماز صبحش قضا شد عصر همان روز
پسرش مرد.

حسن بن مسلم زمین مسجد جمکران را قبل
از بنای مسجد غصب کرده بود دوتا
...فرزندش از دنیا رفتند

عابدی در مقابلش مرغی را با شکنجه کشتند
و او جلوگیری نکرد لذا زمین دهان باز کرد
و او را فرو برد!^۶

درباره گرفتاری یونس نبی در شکم نهنگ
هم آمده چون درباره اهل بیت علیهم السلام
شک داشت!^۷

شکایت از فقر

«محمد بن حسن» می گوید: نامه ای به امام عسکری -
علیه السلام - نوشتم و از فقر و تنگدستی شکوه کردم،

6

hodat.ir/index.aspx?siteid=25&fkeyid=&siteid=25&pageid=42273...

7

<https://www.adyannet.com/fa/news/13340>

ولی بعداً پیش خود گفتم: مگر امام صادق - علیه السلام -
 - نفرموده که: فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است،
 و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.
 امام در پاسخ نوشت:

هر گاه گناهان دوستان ما زیاد شود، خداوند آنها را به
 فقر گرفتار می کند و گاهی از بسیاری از گناهان آنان در
 می گذرد. همچنان که پیش خود گفته ای، فقر با ما بهتر
 از توانگری با دیگران است. ما برای کسانی که به ما
 پناهنده شوند، پناهگاهیم، و برای کسانی که از ما هدایت
 بجویند، نوریم. ما نگهدار کسانی هستیم که (برای نجات
 از گمراهی) به ما متوسل می شوند. هر کس ما را دوست
 بدارد، در رتبه بلند (تقرب به خدا) با ماست، و کسی که
 پیرو راه ما نباشد، به سوی آتش خواهد رفت ^۸

نتیجه تکبر!

روزی ابرهیم چوپان که از شیعیان بود خواست با علی بن یقطین که شیعه بود ولی در دستگاه هرون الرشید نفوذ کرد و وزیر شد تا شیعیان را نجات دهد و کمک کند. ملاقات کند. اما علی بن یقطین دچار تکبر شد و حاضر به ملاقات با این مرد چوپان نشد. ابراهیم هم شکایت او را به امام کاظم علیه السلام کرد. وقتی علی بن یقطین بعد از مدتی برای دیدار امام رفت، امام هم علی بن یقطین را به خانه اش راه نداد! تا اینکه علی بن یقطین در خانه ابراهیم چوپان رفت و حلالیت طلبید. نگاه امام او را پذیرفتند.^۹

نتیجه پند دوم این است که علت گرفتاری هایی که برای ما پیدا می شود گناه است! مخصوصا حق الناس. لذا هیچوقت گناه نکنیم تا دچار مصیبت و مشکل نشویم و اگر کسی حقی به گردنمان دارد حلالیت بطلبیم.

۳- پویایی ایمان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ
عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ^{۱۰}..

ای مومنین! ایمان بیاورید به خدا و رسولش و قران و
کتابهای اسمانی قبل.

در این آیه شریفه خداوند به مومنین خطاب می کند که
ایمان بیاورید. شاید یکی از معانی آیه این است که درجا
نزنید. و مرتب ایمان خود را افزایش دهید.

آری مومن مرتب در حال بیشتر شدن ایمانش هست و
هر که دو روزش از نظر ایمان و معرفت الهی، مساوی
باشد ضرر کرده است.

^{۱۰} مائده ۶۶

ایمان امامان بالاترین حد ایمان بوده است. آنجا که امام
سجاد علیه السلام بالای منبر مسجد شام با شنیدن اشهد
ان لا اله الا الله می فرماید پوستم و گوشتم و خونم
شهادت بر یگانگی خدا می دهد.

اینکه امیرالمومنین برای سر درد پادشاه روم کلاهی می
فرستد و پادشاه تا کلاه را سر می گذارد سر دردش
برطرف می شود. دستور می دهد چاقویی می آورند و
کلاه را می شکافد می بیند در آن کاغذی است که رویش
بسم الله الرحمن الرحيم نوشته است.

بسم الله که علی علیه السلام بگوید با بسم الله ما فرق
دارد. او با ایمان کامل می گوید.

یا ایه الله کشمیری بر قفل بسته، نام فاطمه زهرا علیه
السلام را می خواند و قفل باز می شود.

یا سید مرتضی در کاغذی بسم الله می نویسد و به طلبه
ای می دهد و آن طلبه بر روی اب حرکت می کند...

زیرا سید مرتضی ایمان بالایی دارد. داستانی است که
شیخ مفید خواب می بیند که زهرای مرضیه دست حسن
و حسین را گرفته و پیش او آمده و می گوید یا شیخ
علمهما الفقه! ای شیخ به این دو فقه بیاموز! شیخ مفید
تعجب می کند! من کجا و درس دادن به امام حسن و امام
حسین کجا!

ناگاه مادر سید رضی و سید مرتضی در حالی که دست
انها را گرفته نزد شیخ مفید می آید و می گوید: یا شیخ
علمهما الفقه!

سید رضی صاحب نهج البلاغه و سید مرتضی صاحب
دو کتاب اصلی شیعه یعنی تبصره و استبصار.

چون شیعه چهار کتاب مادر دارد. یکی اصول کافی مال
شیخ کلینی. یکی من لایحضره الفقیه مال شیخ صدوق و
این دو تا هم مال سید مرتضی.

پس باید مجاهدت کنیم و ایمان خود را بالابیریم.

ما سوره قل هو الله احد را هزاران بار خوانده ایم ولی
اکثرا هنوز یکبار هم نشده معنای واقعی تو حید را
فهمیده باشیم و اکثر ما دچار شرک خفی هستیم!

آخوند به گریه افتاد...

شیخ احمد دشتی از یاران آخوند ملا کاظم خراسانی
تعریف کرد که : در زمانی که وضع مالی آخوند و همه ما
خراب بود ، یکشب که آخوند مجلس درس خصوصی
داشت و در آن مجلس شاگردان مبرز او مثل میرزای
نائینی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین
عراقی و شیخ عبدالله گلپایگانی و عده ای دیگر حضور
داشتند ، وقتی درس تمام شد ، ما دیدیم که سیدی باتفاق
یک نفر زائر خدمت ایشان آمد و آن مرد زائر مقداری
وجوهات در آورد و به آخوند داد و ایشان پولها را زیر
تشکشان گذاشتند . ما همه خوشحال شدیم که عنقریب
استاد به ما که بی پول بودیم ، چیزی می دهد . اما یک
دفعه سید در گوش آخوند چیزی گفت که آخوند

خراسانی ، قلم ودواتی به او دادند و سید چیزی نوشت
ولی آخوند وقتی نوشته را خواند ، آنرا پاره کرد
وبعد پولها را از زیر تشک در آورد و به او داد . و سید هم
تشکرکنان با آن زائر رفت .

بعد از رفتن آنها ، با اصرار ما ، آخوند علّت این کار را
چنین فرمود : آن مرد زائر چهارصد لیره پول برایم آورد
. ولی آن سید گفت : دوپسر دارد و می خواهد هر دو را
داماد نماید ، اما پول ندارد . برای اینکه کسی متوجه
نشود ، من به او گفتم ، بنویس که چقدر پول لازم داری .
او هم نوشت : صدلیره . من دیدم این مبلغ برای داماد
کردن دوپسرش ، کافی نیست لذا هر چهارصد لیره را به
او دادم .

اینجا بود که شاگردان شروع به قال مقال کردند که : آقا
این چه وضعی است؟ شما که می دانید وضع مالی همه ما
خراب است . ما به جهنّم! شما چرا بفکر خودتان
نیستید؟ الان که شما و بچه هایتان در مضیقه هستید ، چرا
همه چهارصد لیره را به آن سید دادید؟

در این حال یکدفعه آخوند شروع کرد به گریه کردن! همه ساکت شدند و از ایشان

معذرت خواستد و گفتند که قصد جسارت نداشتند . آقای آخوند بعد از چند دقیقه ساکت شدند و فرمودند : ناراحتی من بخاطر این نیست که بمن توهین شد یا نشد! بلکه افسردگی من از این است که می بینم تمام زحماتی که من در عرض این سالها برای شما کشیده ام ، همه به هدر رفته است! زیرا مشاهده می کنم که شما در رکن اول اسلام ، که توحید است ، وامانده اید!! واز آن غافلید و نمی دانید که رزق و روزی را خدا می دهد نه بنده خدا .

اگر منظورتان از این حرفها این است که من این قبیل پولها را برای خود بردارم و پس انداز کنم . من احتیاج به پس انداز ندارم! زیرا وقتی از مشهد به نجف آمدم جز یکی دو جلد کتاب ، هیچ نداشتم و خداوند اینهمه نعمت و عزّت بمن مرحمت فرمود . واگر منظورتان بچه هایم

است که آنها هم وضعشان خوب است و خدا رزاق آنهاست و اگر منظور تان خودتان است ، شما هم باید به خدا اتکاء داشته باشید و امید به او به بندید نه به کس دیگر . من متأثرم از اینکه می بینم شما خدا را فراموش کرده اید و به بنده او چشم دوخته اید^{۱۱} .

توحید آثار بسیار مهمی در زندگی آدمی دارد. آدمی که موحد است هیچگاه دچار ناامیدی نمی شود. دچار افسردگی نمی گردد. دچار تزلزل نمی شود. همیشه خود را در پناه خدا می داند. حتی دچار ترس و دلهره و استرس و اضطراب نمی گردد. در همه حوادث و سختی ها فقط به خدا رو می آورد. خدا در چشم او بزرگ و غیر خدا در دید او کوچک هستند. همه کاره جهان را فقط خدا می

^{۱۱} سیمای فرزنانگان : ص ۳۸۲ .

داند. در هنگام قرائت سوره حمد، وقتی می
گوید: ایاک نعبد و ایاک نستعین، واقعا فقط خدا را
عبادت می نماید و فقط از خدا درخواست

کمک می کند. در طول شبانه روز همش بیاد
خداوند است و او را انی فراموش نمی کند. قدرت
های دنیوی در نظر او کم ارزش و ضعیف هستند
و به این بیت معتقد است که:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای- نبرد رگی تا نخواهد
خدای

ادم موحد خدا را از همه زیباتر و قدرتمند تر و
مهربانتر می داند. همه زیبایی های عالم را دست
پرورده خدایی می داند که از همه زیباتر است. و
توجهی به جلوه و زخارف مادی ندارد و همه همت
و هدفش جلب رضایت خداوند مهربان است.

امام صادق(ع) فرمودند: هر کس نماز بگذارد و یا روزه بگیرد و یا برده ای را آزاد کند و یا حج انجام دهد و مقصودش آن باشد که مردم از وی خوششان بیاید؛ مشرک به حساب می آید ولی شرک او قابل گذشت می باشد.^{۱۲}

ادم موحد به هر کجا نظر می کند خدا را می بیند و اسمان و زمین و انسان ها و غیر آنها را همه از آیات الهی می داند .

به صحرا بنگرم صحرا/ تو بینم - به دریا بنگرم دریاتو بینم - به هر جا بنگرم کوه و در و دشت - نشان از قامت رعنا/ تو بینم^{۱۳}

بارها از مردم شنیده اید که می گویند: اول خدا بعدا شما! این چنین تعابیری نه تنها شرک خفی و نهان است بلکه

^{۱۲} عیاشی، التفسیر، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳۵۲

^{۱۳} باباطاهر عریان

شرک جلی و آشکاری است که می‌بایست از آن پرهیز کرد؛ زیرا همه چیز از آن خداست و خداوند مالک مطلق است. بنابراین همواره اول و آخر خداست

خدا قسم خورده که...

محمد بن عجلان بدهی سختی مبتلا شد و به فکر افتاد یزد حاکم مدینه برود و از نفوذ او استفاده کند در راه به محمد بن عبدالله بن زین العابدین (ع) رسید و او از مقصرش سؤال کرده محمد بن عجلان گفت نزد حاکم می‌روم تا گرفتاریم برطرف شود محمد بن عبدالله گفت خودم شنیدم از امام صادق (ع) که ضمن حدیث قدسی فرمود خدا گفته است:

((و عزتی و جلالی لا قطعن امل کل مؤمن غیری))

به عزت و جلالم سوگند هر آینه قطع می‌نمایم آرزوی هر کس را که به غیر من امید دارد.

محمد بن عجلان گفت دوباره بگو. روایت را برایش دوباره خواند گفت دوباره بخوان او هم مرتبه سوم خواند

خوب که این حدیث در او اثر کرد گفت: به خدا امید دارم و به او کارم را واگذار نمودم . پس نرفت پیش حاکم و کارش درست شد.^{۱۴}

نجات یک دسته در میان پنج دسته:

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود: مردم بر پنج مرتبه هستند عده ای از آنها روزی را از کسب می بیند نه از خدا که ایش ان کافرنده و عده ای روزی را از کسب و از خدا می بینند و ایشان مشرکند و عده ای روزی را از خدا دیده و کسب را سببی برای روزی می دانند ولی امید ندارند که خدا به آنها عطا می کند یا نه پس ایشان منافقند که در راز قیت خدا شک دارند و عده ای از مردم اعتقاد دارند که روزی رسان خداست و کسب سبب روزی است ولی حق خدا را از اموالشان ادا نموده و در راه طلب روزی معصیت خدا را نمی نمایند که اینها مؤمن و مخلص واقعی هستند.^{۱۵}

^{۱۴} مجموعه ورام ۷۳/۲

^{۱۵} خویبها و بدیها قسمت توکل

۴- خوار کردن نفس اماره

باید نفس اماره را خوار و ذلیل کرد! تا نتواند بر انسان حاکم شود.

کار ما این است که همش بزیم توی سر نفس خیث!

یکی از علماء بزرگ میفرمودند: به شیخ حسنعلی نخودکی (رحمة الله علیه) گفتم که میخواهم شاگرد شما بشوم مرا قبول کنید.

فرمود: تو به درد ما نمیخوری. کار ما این است که  همش بزیم توی سر نفس خیث و این هم از تو بر نمی آید.

گفتم: چرا آقا بر می آید، من اصرار کردم، 

فرمودند: حُب از همین جا تا دم حرم با هم می آیم . این یک کیلومتر راه تو شاگرد و من استاد

گفتم: چشم 

چند قدم که رد شدیم دیدم یک تکه نان افتاده گوشه زمین، کنار جوی آب

❖. شیخ فرمود: برو اون تکه نان را بردار. بیاور

ما هم شروع کردیم توی دلمان به شیخ نق زدن،
آخه اول میگویند این حدیث را بگو. این ذکر را بگو.
انبساط روح پیدا کنی. این چه جور شاگردی است. به من
میگوید برو آن تکه نان را بردار بیاور

دور و برَم را نگاه کردم، دیدم دو تا طلبه دارند می آیند،
گفتم حالا اینها با خودشان نگویند این فقیر است. باز با
خودم گفتم: حالا حمل به صحت میکنند، میگویند نان را
برای ثوابش خم شد برداشت

☞. خلاصه هر طوری بود تکه نان را برداشتم

❖ دوباره قدری جلوتر رفتم دیدم یک خیار افتاده روی زمین، نصفش را خورده بودند و نصف دیگرش دم جوی آب بود.

❖ حاج شیخ فرمود: برو اون خیار را هم بیاور.

❖ چون تر و خاکی هم شده بود، اطرافم را نگاه کردم، دیدم همان دو طلبه هستند که دارند می آیند.

گفتم: حالا آنها نان را میگویند برای خدا بوده، خیار را چه میگویند، حیثیت و آبروی ما را این شیخ اول کار بُرد، خلاصه خم شدم و برداشتم، توی دلم شروع کردم به شیخ نق زدن، آخه تو چه استادی هستی، نان را بیاور و خیار را بیاور.

❖ آشوخ فرمودند: که ما این خیار را می شوئیم و نان را تمیز میکنیم ناهار ظهر ما همین نان و خیار است.

❖ خلاصه با این عمل نفس ما را از بین برد^{۱۶}

^{۱۶} داستانهای از مردان خدا

نفس از صاحبش چه می خواهد؟

هرچه بد است نفس ان را می خواهد.

نفس خودخواهی را می خواهد. نفس غرور و تکبر را می
خواهد. نفس شهوت و لذت می خواهد. نفس گناه می
خواهد. نفس قانون شکنی را می خواهد. نفس تجاوز به
مال دیگران را می خواهد. نفس هر آنچه دیگران دارند را
می خواهد. نفس حرص و زیاده طلبی می خواهد. نفس
تنبلی و راحتی می خواهد.

خلاصه هرآنچه خلاف فطرت است را نفس می
خواهد. هرآنچه خلاف دستور خداوند حکیم است را نفس
می خواهد.

لذا پیامبران آمدند تا انسان را متوجه خطر بزرگی که از
ناحیه نفس انسان را تهدید می کند نمایند. و هر که از
پیامبران و امامان تبعیت کرد سعادت‌مند شد.

هرکسی که بدبخت شد در نتیجه پیروی از نفس خود
بوده است

در طول تاریخ میلیونها نفر بر اثر پیرویی از نفس اماره
،عاقبت به شر شدند و همچنین افرادی بودند که جزو
نخبگان جامعه بودند ولی در نتیجه پیروی از نفس،سقوط
کردند و بدبخت شدند.

چند نمونه از کسانی که بر اثر اطاعت از نفس بدبخت
شدند!

قایل

بلعم باعورا

قارون

برصیصای عابد

همسران نوح نبی و لوط نبی

طلحه و زبیر

همسر امام حسن مجتبی علیه السلام بنام جعده و

همسر امام محمد تقی علیه السلام بنام ام الفضل

شاگرد امام جعفر صادق ع! (ابوالخطاب-ابوحنیفه و...)

وکیل امام حسن عسکری علیه السلام (شلمغانی)

و...

حدیث بسیار مهم در خداشناسی

شخصی بنام مشاجع از پیامبر پرسید چه راهی

برای خدا شناسی

هست؟ فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای

موافقت با خدا است؟ فرمود: مخالفت بانفس.

پرسید: چه راهی برای رضایت خدا است؟

فرمود: عصبانی کردن نفس. پرسید: چه راهی برای

وصل به خدا است؟ فرمود: دور کردن نفس.

پرسید: چه راهی برای اطاعت خدا است؟

فرمود: معصیت نفس. پرسید: چه راهی برای

یاد خدا است؟ فرمود: فراموش کردن نفس.

پرسید:چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟
فرمود:دوری از نفس. پرسید:چه راهی برای
مانوس شدن باخدا است؟ فرمود:وحشت از نفس.
پرسید:چه راهی برای رسیدن به اینها است؟
فرمود:کمک گرفتن از خدا برای مخالفت
بانفس.^{۱۷}

^{۱۷} بحار ج ۷۷ ص ۲۷

۵- بد اخلاقی انسان را از چشم مبارک امام زمان علیه

السلام می اندازد!

آیة الله حسن زاده آملی فرمود: من به آقای سید محمد حسن آقای الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بود مکرر عرض می کردم: وقتی خدمت آقا (علامه قاضی) می رسید. از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا هم در تشرّف به خدمت حضرت بقیة الله (عج) شریک خود نمایید و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظیم می رسند).

روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم، بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم شدند. من عصبانی شده، با آنها تندی نمودم و پرخاش کردم ولی بعد، از آن حرکات خودم پشیمان شدم از این که بچه ها را ناراحت کردم وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم

بازار و مقدار شیرینی و میوه خریده به منزل آوردم که شاید بدینوسیله دل بچه ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی گرفت آشفته خاطر بودم.

بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم، رفتم تبریز، و قتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این که علّت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندی؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمد حسین طباطبائی) فرستادم که به شما برساند، و در آن نامه یادآور شدم که وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم آقا تأملی کرده سپس با ناراحتی فرمودند:

«ایشان چگونه می خواهند این راه را طی نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام و با آنها دعوا

کردند، با آن اخلاق تند چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید.»

آری در این راه نا همواریها، دست اندازها، پیچ و خمها و خطرهای زیادی هست که سالک باید هوشیارانه مواظب و مراقب خود باشد و تمام اعضاء و جوارح خود را همیشه کنترل نماید.^{۱۸}

پیامبری که کوه خورد!

امام رضا علیه السلام فرمود: خدای عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود: چون صبح کردی نخستین چیزی را که با آن رو به رو شدی بخور و دومین چیز را مخفی کن و سومین را پذیرا شو (پناه ده) و چهارمین را نومید مکن و از پنجمی بگریز.

^{۱۸} داستانهای از اخلاق اسلامی

نویسنده: علی میرخلف زاده

صبح که شد آن پیامبر به راه افتاد و با کوه سیاه بزرگی
 رو به رو شد. ایستاد و گفت: پروردگارم عزّوجلّ مرا
 فرموده است که این را بخورم و متحیر مانده، ولی به خود
 آمد و گفت: پروردگارم، جلّ جلاله، مرا به کاری که
 توانش را ندارم فرمان نمی دهد. لذا به طرف کوه رفت تا
 آن را بخورد. هر چه به آن نزدیک می شد، کوه کوچکتر
 می گشت و وقتی به آن رسید کوه را لقمه ای یافت و آن
 را خورد و دید خوشمزه ترین چیزی است که تا کنون
 خورده است.

سپس به راهش ادامه داد و تشتی زرین یافت، به خود
 گفت: پروردگارم فرموده است که این را پنهان کنم. پس
 گودالی کند و تشت را در آن گذاشت و رویش خاک
 ریخت و آن گاه به راهش ادامه داد. چند قدمی که رفت،
 برگشت ناگاه دید تشت از زیر خاک در آمده است. با
 خود گفت: من آن چه پروردگارم فرموده بود انجام
 دادم. لذا راهش را پی گرفت و رفت.

ناگهان چشمش به پرنده ای افتاد که «بازی» او را تعقیب می کند. پرنده دور آن پیامبر به چرخش در آمد. با خود گفت: پروردگارم عزوجل فرموده است که این را پذیرا شوم و پناه دهم. لذا آستین خود را باز کرد و پرنده داخل آن شد. «باز» به او گفت: تو شکار مرا گرفتی، در حال که من چند روز است دنبال آن هستم. آن پیامبر گفت: پروردگارم عزوجل به من فرموده است که این را نومید نکنم. پس، تکه ای از رانش را قطع کرد و پیش باز انداخت و به راه خود ادامه داد.

در راه مردار گندیده ی کرم افتاده ای دید. گفت: پروردگارم عزوجل مرا فرموده است که از این فرار کنم. پس از آن گریخت و برگشت. در خواب دید که انگار به او گفته شد: تو آن چه بدان مامور شدی به انجام رساندی، حال آیا می دانی این ها چه بود؟ گفت: نه. به او گفته شد:

اما آن کوه، خشم است. بنده هر گاه عصبانی شود، از عظمت و شدت خشم خودش را نمی بیند و قدر و ارزش خویش را نمی شناسد. اما چون خویشنداری کند و قدر و ارزش خود را بشناسد و خشمش آرام گیرد فرجام آن خشم چون لقمه ی گوارایی است که می خورد.

اما آن تشنه عمل صالح است که هرگاه بنده آن را پوشیده بدارد و مخفی نگه دارد، خداوند عزوجل آن عمل را آشکار می گرداند تا علاوه بر ثوابی که آخرت او ذخیره می کند، در همین دنیا او را با آن آراسته گرداند. اما آن پرنده، مردی است که تو را اندرزی دهد. پس او را پذیرا شو و اندرزش را قبول کن.

اما آن «باز» مردی است که برای حاجتی پیش تو می آید، چنین کسی را نومید مگردان.

و اما آن گوشت گندیده، غیبت است؛ پس از آن

بگریز.^{۱۹}

آری باید تهذیب نفس کرد و نفس خود را از اخلاق بد
پاک کرد و نفس را به اخلاق خوب زینت داد تا مورد
رضایت قلب مبارک امام زمان علیه السلام قرار گیریم.

۶- تنها موعظه الهی، کار برای خدا کردن

قُلْ إِنَّمَا أَعْظِيكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْيَةٍ مِنْهُ لَمْ يَنْقُصْكُمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ أُذِيقُوا الْيَوْمَ الْفِتْنَةَ لَعَلَّكُمْ أَتَقَنُّونَ الشَّيْءَ الَّتِي كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٦﴾

دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید

در این ایه به اخلاص و اینکه باید همه کارهای انسان برای خدا باشد اشاره کرده است.

علامت مخلصین: الف: همه موفقیت‌های خود را از خدا می‌دانند. اللهم ما بنا من نعمه فمنا (وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی) قارون می‌گفت: من! علم من! ثروت من! زحمت خودم! -

ب: در مسیر الی الله تشکر یا بدگویی دیگران در او اثر ندارد (لایخاف لومه لائم) -

ج: کارهای خیر خود را کوچک می‌داند و خطاها و گناهانش را بزرگ و دچار عجب نمی‌شود (شیخ عباس نماز عشارا را کرد)

ادم مخلص در کارهای خیر توجهی ندارد که ایا برايش
نفع دارد يا نه؟ چون علی ع در حال روکوع، با اخلاص
انگشتر را صدقه داد ايه ولايت نازل شد.. - -

د: بخاطر علم و دانش يا ثروت يا رياست دچار تکبر و
غرور نمی شود-مرحوم قاضی می گفت من هيچی
نیستم. اقای بهجت می گفت من گدا هستم! چقدر از
شهادی ما مخلص بودند که بعد از شهادت معلوم شد که
در جبهه فرمانده بودند ولی به خانواده خود نگفتند. چقدر
علمای ما مخلص بودند بعضی با امام زمان ع سر و سری
داشتند ولی هيچکس نفهميد بعدا از مرگشان معلوم شد
د: کارهای خیر و خوب خود را برای دیگران تعريف نمی
کند و بصورت ناشناس کمک می کند مگر گاهی برای
ياد گرفتن دیگران. ر: اگر کرامتی داشته باشد اعلام نمی
کند.

ز: هرچه خدا او را با بلا امتحان کند بر ايمانش افزوده می
شود.

س: خود را از دیگران بهتر نمی داند بلکه دیگران را از خود بهتر می داند. ش: اگر دیگری اذیتش کرد یا به او بدی کرد مخصوصا اگر فامیل و همسایه بود بخاطر خدا مقابله به مثل نمی کند. و بخاطر خدا عصبانیت خود را کنترل می نماید

ص: اگر فرصت گناه کردن پیدا کرد برای خدا گناه نمی کند!

اگر همه دنیا را لقمه کنم..

امام هادی ع: اگر همه دنیا را لقمه کنم و در دهان کسی که عبادتهای خود را مخلصانه انجام می دهد بگذارم گمان کنم در حق او کوتاهی کرده ام!^{۲۰}

اخلاص امام خمینی

در زمانی که امام نجف بودند شخصی از مدعیان علم، به حضرت امام نامه نوشت که اگر به من وکالت ندهید من به مردم می گویم از شما تبلیغ نکنند! امام در جواب نوشت اگر یک همچو کاری بکنی من از شما خیلی ممنون میشوم!^{۲۱}

علت مهاجرت علامه وحیدبهبهانی

علت مهاجرت علامه وحیدبهبهانی از بهبهان این بوده است که خواجه عزیز کلانتر روزی موقع نماز به آقا می گوید: « آقا! ببینید بر اثر دستوری که داده ام چقدر مردم در نمازجماعت شما شرکت کرده اند و جمعیت چقدر زیاد شده است!» وحید به قدری از این گفته منقلب می شود که دیگر نماز جماعت نخوانده و به منزل می رود و بدون درنگ عازم عتبات می شود و برای همیشه بهبهان

را ترک می گوید تا مبادا بر اثر این گونه اعمال سفیهانه
ی مریدان نادان، زنگ ریا و تعلقات جسمانی بر لوح دل
و روح پاک و بزرگش بنشیند و او را از مقام والای معنوی
به پرتگاه پستی و جاه طلبی سقوط دهد.^{۲۲}

سلام نفتی!

یکی از علما می گفت در قم زمانی که گاز نبود و نفت
برای سوخت استفاده می شد یه اقایی برای ما نفت می
آورد و ما خیلی او را تحویل می گرفتیم. اما وقتی گاز آمد
دیگه با این آقای نفت فروش سلام و علیک مختصر
شد. روزی از من پرسید حاج اقا گاز کشیدید؟ گفتم
بله! گفت از احوالپرسی شما متوجه شدم!

ناگهان متوجه شدم این همه با ایشان احوالپرسی گرم می کردم بخاطر خدا نبود بخاطر نفت بود!^{۲۳}

شاید جاسم جارو کش بهشت برود ولی من نه!

آقای قاضی به سید هاشم می فرمودند: من به تو و به همه شمایی که می آید این جا می گویم که من هم یکی هستم مثل شما. از کجا معلوم که شما چند نفر در کار من مبالغه نمی کنید و روز قیامت آن جاسم جارو کش کوچه ها رد شود و من هنوز تو آفتاب قیامت ایستاده باشم؟^{۲۴}

مـرـنـج و مـرـنـجـان

آقای آخوند از آقای نخودکی خواست که او را موعظه کند. آقای نخودکی گفت:

23

<https://www.asriran.com>

24

ehsansharifi.ir/چوبیار/articleType/ArticleView/articleId/317

مرنج و مرنجان .

آقای آخوند گفت: مرنجان را فهمیدم؛ یعنی کسی را
#اذیت نکنم. ولی مرنج یعنی چی؟ چطور می توانم
ناراحت نشوم؟ مثلاً وقتی بفهمم کسی مرا غیبت کرده یا
فحش داده چطور می توانم نرنجم؟! *آقای نخودکی
گفت: *

علاج آن است که خودت را #کسی ندانی. اگر خودت را
کسی ندانستی دیگر نمی رنجی!^{۲۵}

آیت الله حق شناس:

● من هیچ ابنِ هیچم! ●

خدا رحمت کند مرحوم «آیت الله آقا سید عبدالهادی

شیرازی» رضوان الله علیه را، گفتیم:

آقا شما یک مرد بزرگ و متشخصی هستید. گفت:

من هیچ ابنِ هیچِ ابنِ هیچم..

رضای_خدا یا خلق خدا؟

تو برای رضای خدا یک نان به بنده ی خدا ندادی

عابدی به نانوائی رفت و چون لباس درستی نپوشیده بود

نانوا به او نان نداد و عابد نانوائی را ترک کرد.

مردی که آن جا بود عابد را شناخت. به نانوا گفت این

مرد را می شناسی؟ گفت: نه. مرد گفت: این فلان عابد

بود که تو او را رد کردی! نانوا گفت: من از مریدان اویم!

دنبالش رفت و گفت می خواهم شاگرد شما باشم، اما عابد قبول نکرد. نانوا گفت اگر قبول کنی من امشب تمام آبادی را غذایی دهم. عابد قبول کرد.

وقتی همه شام خوردند، نانوا گفت: آقای من، دوزخ یعنی چه عابد پاسخ داد: "دوزخ یعنی این که تو برای رضای خدا یک نان به بنده ی خدا ندادی، ولی برای رضایت دل بنده ی خدا، یک آبادی را نان دادی!!!"^{۲۶}

حدیث بسیار مهم درباره نتیجه نداشتن اخلاص!

از رسول خدا(ص) روایت است که روز قیامت سه نفر را به موقف حساب آورند و به اولی که عابدست خطاب می رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارخدا یا در روز و شب به نماز و بندگی اشتغال داشتم پس خداوند گوید که دروغ می گویی که مرادت طاعت من نبود بلکه مقصودت مصرف به آن گشته که خلائق بذکر حمیده ات متوجه

گشته بگویند که این مرد عابدست پس این نوع عبادت
 بدرگاه ما موجب اجر نگردد به دومی که صاحب نعمت
 است خطاب رسد که به تو نعمتها ارزانی کردم در کدام
 راه صرف نمودی گوید که بار خدای صدقه در شب و روز
 می دادم خدا گوید که دروغ می گویی و ملائکه بدروغ او
 اعتراف نمایند که مقصد اصلیت آن بود که مردم بگویند
 که فلان کس آدمی کریم و بخشنده ایست به سومی که
 شربت شهادت نوشیده خطاب رسد که چه اعمالی انجام
 داده ای گوید بارالها جهاد در راهت کرده تا شهید شدم
 فرمان رسد که دروغ می گویی و فرشتگان گویند که
 دروغ می گویی بلکه منظور تو از این جهاد آن بود که
 مردم گویند که فلانی شجاع است.^{۲۷}

همه_مشکل تو از همین «من» است

● #حاج_میرزا_جواد_آقا ملکی تبریزی می فرمودند :

یک روز در نجف ، پیش استاد ملاحسینقلی همدانی آمدم و به او گفتم : درس را خوب یاد نمی گیرم ، مغزم هم کم ندارد ، خیلی حافظه و گیرندگی من خوب است ، اما این درس هایی را که شما می گوئید - حکمت الهی ، عرفان یا فقه - خوب یاد نمی گیرم، نشاطی هم ندارم. سر درس دوست ندارم که گوش بدهم، کسل هستم. مشکل دارم؟ مشکل کجاست؟ استاد گفت: اهل کجا هستی؟ گفتم: تبریز. گفت: چند وقت است که به نجف آمده ای؟ گفتم: چهار سال است. گفت: در نجف قوم و خویش داری؟ گفتم: بله. گفت: کیست؟ گفتم: خاله زاده ام هست. گفت: چه کار می کند؟ گفتم: او هم طلبه است. گفت: میانها با او صاف نیست؟ گفتم: نه، صاف نیست. بالاخره حسادت، غرور و کبر در قوم و خویش ها هست. گفت: می خواهی درس متوجه شوی و قلبت را روشن کنم؟ گفتم بله . گفت باید از خود بگذری. درس که تمام شد، زودتر می روی و کفش پسر خالهات را جفت می کنی. گفتم: من؟! گفت : بله، #همه_مشکل تو از همین «من» است

۷- کنترل خشم موفقیت بسیار بزرگ

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ ﴿آل عمران ۱۳۴﴾

((همنان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند و

خشم خود را فرو می برند و از مردم در می

گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.))

یکی از راههای رسیدن به رضایت الهی، کنترل

خشم و عصبانیت است. پیامبر اسلام و اهل بیت و

اولیاء خدا، اینگونه بودند و برای مسائل شخصی

هیچگاه عصبانی نمی شدند. به نمونه هایی در این

مورد اشاره می نماییم.

آیه الله سید احمد خوانساری و زن بداخلاق....

همسر مرحوم «آیت الله سید احمد خوانساری» به کلاس درس ایشان که مرجع تقلید بودند، می آمد و جلوی چشم طلبه ها با کفش به سر ایشان می کوبید که چرا فلان کار را کردی؟

یکی از علما نقل می کرد که در اندرونی خانه «آیت الله سید احمد خوانساری» مشغول صحبت کردن بودیم که همسرشان وارد اتاق شد و بخاطر اینکه بلند صحبت کرده ایم، دو دستی چنان محکم بر

سر آقا کوید که عمامه شان افتاد. «آیت الله خوانساری» عمامه را برداشتند و مرتب کردند و چیزی نگفتند. خانم بیرون رفت و آقا بحث را ادامه دادند.

عده ای به ایشان می گفتند این زن بد اخلاق را طلاق بدهید. ولی آیت الله خوانساری می گفتند: همه به من می گویند مرجع تقلید جهان اسلام، ولی بالاخره باید یکی باشه که به سر من بزند.

این گونه افراد از این اتفاقات در زندگی خود به عنوان فرصت استفاده می کردند. با این ادله که اگر من در خانه تحقیر می شوم، از این تهدید برای فرصت سازی باید استفاده کنم. چرا که خدا این همسر را برای من خلق کرده تا غرور بیرونی پیدا نکنم. من که عزت بیرونی دارم، باید ذلت درونی

داشته باشم. همسر لوط و نوح(ع) ، همسر آسیه
همان ذلت درونی بودند.^{۲۸}

فشار قبر سعدبن معاذ...

آیت الله جاودان گفت: سعد بن معاذ مرد بسیار
خوبی بود که در جنگ خیبر زخمی و سپس شهید
شد و پیامبر (ص) شخصا او را دفن نمود و در
مراسم تشیع به احترامش با پای پیاده آمد و
احترام زیادی به وی نمود تا جایی که مادر سعد
بن معاذ گفت: گوارا باد بر تو بهشت. که پیامبر
(ص) در پاسخ وی گفت: چه حرفی بود که زدی
همین الان قبر او را فشار داد چون در منزل با زن
و بچه اش بد اخلاق بوده است.

²⁸ <http://hawzahnews.com/detail/News/393119>

وی ادامه داد: با اینکه سعد بن معاذ شهید بود و در تشیع جنازه اش فرشتگان هم آمده بودند و پیامبر (ص) هم چنین احترامی به وی نمود اما چون یک اخلاق ناپسند داشت و با زن و بچه اش بد اخلاق بود دچار فشار قبر شد. این یک قانون است که اگر کسی با زن و بچه اش بد اخلاق باشد ، فشار قبر می کشد و اگر توبه کند و خوش اخلاق شود این قانون عوض می شود و فشار قبر نمی کشد.^{۲۹}

...

²⁹ <http://iqna.ir/fa/news/3652005/>

امام کاظم علیه السلام هر کسی به او بدی می کرد
براش هدیه می فرستاد..

به این علت به امام موسی (ع) کاظم خطاب می
شد که آن حضرت خشم و غضب خود را فرو می
خوردند و کاظم به معنای فرو برنده خشم
است. درباره امام کاظم علیه السلام آمده است که:

مردی در مدینه می زیست که امام را آزار می داد
و گاهی که امام را می دید با دشنام، توهین می
کرد.

برخی از یاران امام، پیشنهاد می کردند که او را از
میان بردارند: امام شدیدا ایشان را از اینکار باز می
داشت.

یکروز امام جای او را که در مزرعه ای بیرون
مدینه بود، پرسیدند

چارپایی سوار شدند و بدانجا رفتند و او را در
مزرعه یافتند و همچنان سواره وارد مزرعه
شدند. او فریاد زد که زراعت مرا پایمال
نکن! حضرت اعتنایی به گفته ی او نکردند و
و چون کنار او ⁽⁴³⁾ همچنان سواره نزد او رفتند
رسیدند، از چارپا پیاده شدند و با گشاده رویی و
بزرگواری از او پرسیدند

چقدر برای این مزرعه خرج کرده ای؟

گفت: صد دینار

فرمود: چقدر امید سود داری؟

گفت: غیب نمی دانم

فرمود: گفتم چقدر امیدوار هستی؟

گفت: امید دوист دینار سود دارم

حضرت سیصد دینار به او مرحمت فرمودند و فرمودند زراعت هم از آن خودت، خدا به تو آنچه به آن امید داری خواهد رسانید. آن شخص برخاست و سر آن گرمی را بوسید و از او خواست که از گناهان و جسارت های وی در... گذرد. امام تبسمی فرمودند و باز گشتند روز بعد، آن مرد در مسجد نشسته بود که امام (ع) وارد شدند.

آنمرد تا نگاهش به امام افتاد گفت

الله اعلم حیث يجعل رسالته

خدا بهتر می داند که رسالت خویش را به چه کسانی بدهد. (کنایه از آنکه امام موسی بن جعفر به راستی شایستگی امامت دارند)

دوستانش با شگفتی پرسیدند، داستان چیست، قبلاً
از او بد می گفتی؟

او دو باره امام را دعا کرد و دوستانش با او به
...ستیزه برخاستند

امام با یارانی از خود که قصد قتل او را داشتند
فرمود: کدام بهتر است، نیت شما یا اینکه من با
رفتار خویش او را به راه آوردم؟^{۳۰}

....

پیامبر خدا فرمود:

أَلَا إِنَّ خَيْرَ الرَّجَالِ مَنْ كَانَ بَطِيءَ الْغَضَبِ سَرِيعَ
الرَّضَا؛

³⁰ <https://hawzah.net/fa/Article/View/54246>

بدانید که بهترین انسان ها کسانی هستند که دیر
به خشم آیند و زود راضی شوند^{۳۱}

کنترل خشم باعث باز شدن چشم برزخی شد

سیدهاشم حداد از شاگردان آیه الله سیدعلی قاضی می
گوید مادر زن من همیشه مرا اذیت می کرد.

چندین بار خدمت آقای قاضی عرض کردم: اذیت‌های
قولی و فعلی اُمّ الزّوجه به من به حدّ نهایت رسیده است و
من حقّاً دیگر تاب صبر و شکیبائی آنرا ندارم، و از شما
میخواهم که به من اجازه دهید تا زنم را طلاق بدهم.

مرحوم قاضی فرمودند: از این جریانات گذشته، تو زنت
!را دوست داری؟! عرض کردم: آری

فرمودند: آیا زنت هم ترا دوست دارد؟! عرض کردم:
!آری

۳۱ نهج الفصاحه ص ۲۴۳، ح ۴۶۹

برو صبر پیشه کن؛ !ابداً راه طلاق نداری: فرمودند
 تربیت تو به دست زنت می‌باشد. و با این طریق که
 میگوئی خداوند چنین مقرر فرموده است که: ادب تو به
 دست زنت باشد. باید تحمل کنی و بسازی و شکیبائی
 !پیشه گیری

من هم از دستورات مرحوم آقای قاضی ابدأ تخطی و
 تجاوز نمی‌کردم، و آنچه این مادر زن بر مصائب ما
 می‌افزود تحمل می‌نمودم. تا یک شب تابستان که چون
 پاسی از شب گذشته بود، از بیرون خسته و فرسوده و
 گرسنه و تشنه به منزل آمدم که در اطاق بروم، دیدم
 مادر زنم کنار حوضچهٔ عربی داخل منزل نشسته و از
 شدت گرما پاهایش را برهنه نموده و پیوسته دارد از
 شیر آب حیاط بالای حوضچه، آب روی پاهایش میریزد.
 تا فهمید من از در وارد شدم، شروع کرد به بد گفتن و
 ناسزا و فحش دادن و همینطور بدین کلمات مرا مخاطب
 قرار دادن.

من هم داخل اطاق نرفتم؛ یکسره از پله‌های بام، به بام رفتم تا در آنجا بیفتم، دیدم این زن صدای خود را بلند کرد و با صدای بلند بطوریکه نه تنها من بلکه همسایگان می‌شنیدند به من سبّ و شتم و ناسزا گفت، گفت و گفت و گفت. و همینطور می‌گفت تا حوصله‌ام تمام شد.

بدون آنکه به او پر خاش کنم و یا یک کلمه جواب دهم، از پله‌های بام به زیر آمدم و از در خانه بیرون رفتم و سر به بیابان نهادم. بدون هدفی و مقصودی همینطور دارم در خیابانها می‌روم، و هیچ متوجّه خودم نیستم که به کجا می‌روم؟ همینطور دارم می‌روم.

در این حال ناگهان دیدم من دو تا شدم: یکی سیّد هاشمی است که مادر زن به او تعدّی می‌کرده و سبّ و شتم می‌نموده است، و یکی من هستم که بسیار عالی و مجرد و محیط می‌باشم و ابداً فحش‌های او به من نرسیده است، و اصولاً به این سیّد هاشم فحش نمیداده است و مرا سبّ و شتم نمی‌نموده است. آن سیّد هاشم سزاوار همه گونه فحش و ناسزا است؛ و این سیّد هاشم که اینک

خودم می‌باشم، نه تنها سزاوار فحش نیست، بلکه هر چه هم فحش بدهد و سب کند و ناسزا گوید، به من نمیرسد.

علّت حصول اوّل مرتبه تجرّد برای حاج سید هاشم حدّاد

در این حال برای من منکشف شد که: این حال بسیار خوب و سرورآفرین و شادی‌زا فقط در اثر تحمّل آن ناسزاها و فحشهایی است که وی به من داده است؛ و اطاعت از فرمان‌استاد مرحوم قاضی، برای من فتح این باب را نموده است؛ و اگر من اطاعت او را نمی‌کردم و تحمّل اذیت‌های مادر زن را نمی‌نمودم، تا ابد همان سید هاشم محزون و غمگین و پریشان و ضعیف و محدود بودم.

الحمد لله که من الان این سید هاشم هستم که در مکانی رفیع و مقامی بس ارجمند و گرامی می‌باشم، که گرد خاک تمام غصّه‌ها و غم‌های دنیا بر من نمی‌نشیند، و نمی‌تواند بنشیند.

فوراً از آنجا به خانه باز گشتم، و به روی دست و پای
مادرزنم افتادم و می‌بوسیدم و می‌گفتم: مبدا تو خیال
کنی من الاّ ن از آن گفتارت ناراحتم؛ از این پس هر چه
میخواهی به من بگو که آنها برای من فائده دارد.^{۳۲}

کتاب روح مجرد، آیت الله سید محمد حسین طهرانی^{۳۲}

۸- حق الناس مانع تقرب الی الله

یکی از بزرگترین موانع برای رسیدن به قرب الهی، حق الناس است.

خداوند بزرگ در قرآن کریم به بعضی از نمونه‌های حق الناس اشاره کرده و می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان فراوان دربارهٔ دیگران پرهیزید، زیرا بعضی از گمان‌ها گناه است. و (در کار یکدیگر) تجسس نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی دیگر را نکند. آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ این کار برای شما ناپسند است، پس در برابر خداوند پرهیزگار باشید^{۳۳}

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که حق الناس فقط در حقوق مالی مردم نیست، بلکه حفظ آبرو، اسرار و شخصیت آنان نیز جزء حق الناس است.

^{۳۳} سوره ی حُجرات آیه ی ۱۲

کسانی که آتش را در جنگل روشن کنند و سپس هنگام رفتن، آن را خاموش نکرده و باعث آتش سوزی وسیعی می شوند، یا رودخانه‌ای را آلوده می کنند، مسئول تمام کسانی است که این نعمت‌ها محروم شده‌اند.

پیامبر اکرم در مورد این گونه افراد می فرمایند: از رحمت خدا دور است کسی که توقف گاه‌ها و استراحت گاه‌های عمومی را آلوده کند و {همچنین} کسی که راه عبور مردم را سد کند.^{۳۴}

در دعای روز دوشنبه انواع حق الناس آورده همانند:

خدایا! از تو آمرزش می طلبم برای هر نذری که کردم، و هر وعده‌ای که دادم، و هر پیمانی که بستم سپس به آن وفا نکردم، و ادای حقوق بندگان را که بر عهده دارم از تو درخواست می کنم، پس هر بنده‌ای از بندگان و هر کنیزی از کنیزانت که او را نزد من حقی پایمال شده باشد

^{۳۴} کافی، ج ۳، ص ۱۶

که در آن به جان یا آبرو یا مال یا خانواده اش یا
فرزندش ستم روا داشته ام، یا غیبتی از او کرده ام، یا بر
اثر میل خود یا خواهش دل یا تکبر یا غضب یا خودنمایی
یا تعصب بر او باری نهاده ام...^{۳۵}

برو هر حقی که گردنت هست را ادا کن و بعد بیا

آیت الله نجابت شیرازی (ره) می فرمود: وقتی که اولین
بار خدمت ایه الله محمد جواد انصاری ان عارف
وارسته مشرف شدم، فرمودند که برو هر حقی که
گردنت هست را ادا کن و بعد بیا. گفتم من طلبه ای را با
اذن والدینش تنبیه کردم ولی نمی دانم الان کجاست تا
حلالیت بطلبم. فرمودند: باید بروی و پیدایش کنی که
تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت
بازشدنی نیست!^{۳۶}

^{۳۵} مفاتیح الجنان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ؛ اِی

کسانی که ایمان آورده‌اید اموال یکدیگر را از طرق نامشروع و غلط و باطل نخورید» (نساء، ۲۹)؛ یعنی، هر گونه تصرف در مال دیگری که بدون حق و بدون مجوز منطقی و عقلانی بوده باشد ممنوع شناخته شده است.

موارد حق الناس

۱- مالی را پیدا کرده ولی به صاحبش نرساند.

۲- غصب اموال دیگران

۳- دزدی در انواع مختلف

۴- قرض کند و ندهد

۵- مهریه زن را ندهد.

۶- امانت را برنگرداند

<https://www.cloob.com/u/simorgh72/115439418>

۷- کلاهبرداری نماید

۸- زمین دیگران را تصرف کند

۹- گرانفروشی و احتکار

۱۰- در شرکتی کار می کرده و از اموال آن بر می داشته

۱۱- از کارش می دزدیده

۱۲- پولی که بنا بود در مسجد خرج کند برای خود
برداشته

۱۳- خمس و وجوهات دیگران را به جای اینکه به دفاتر
مراجع بدهد برای خود برداشته

۱۴- زکات مصرف می کند ولی مستحق نیست

۱۵- وامی که مستحق بوده گرفته

۱۶- امتیازی که مال دیگران بوده با زرنگی برای خود
برداشته

۱۷- کم فروشی و تقلب نموده

۱۸- می توانسه از بیت المال با پول کمتری برنامه ای را

انجام دهد زیاده روی کرده {سمینارهای پرهزینه}

۱۹- وسیله بیت المال را بدون اجازه استفاده شخصی

نموده

۲۰- از میوه های باغات بی اجازه استفاده کرده

۲۱- وسایل دیگران را از بین برده و اطلاع نداده

۲۲- در پیاده رو سد معبر نموده

۲۳- از تلفن و گاز و امثال آن مربوط به مردم بی اجازه

استفاده کرده

۲۴- رباخواری

۲۵- دیه ای که به گردنش آمده و نپرداخته

۲۶- سیلی که به صورت مسلمانی به ناحق زده

۲۷- آبروی کسی را برده

۲۸- آبروی خانواده کسی را برده

۲۹-شهادت دروغ داده

۳۰-قضاوت بناحق کرده

و...

۹- گناه کردن انسان را چشم خداوند مهربان می اندازد

حضرت یحیی به زناکاری که خواستند سنگسارش کنند
گفت مرا موعظه کن!

به یک زناکار حد می زدند. حضرت یحیی علیه السلام
فرمود: سنگ ها را نیندازید و صبر کنید. ایشان جلو
آمدند، کسانی که از اطراف نگاه می کردند، منتظر بودند
که ببینند حضرت چه کار خواهد کرد. ببینید به ما چه
درس بلندی می دهد، درس عجیبی است! آمد و جلوی
زناکاری که مقداری از بدنش را دفن کرده بودند با ادب
نشست - قربان این معرفت، می دانید چه گفت؟

وقتی این سخن را انسان می گوید، لرزه بر جانش می
افتد؛ فرمود: "عظنی" مرا موعظه کن! جلوی زناکار
نشست و فرمود مرا موعظه کن. نگفت من کجا و او
!کجا؟

حضرت یحیی جلوی مردی زناکار نشسته و می گوید:
"عظنی" مرا موعظه کن. چه موعظه ای؟! موعظه ای

عجیب از یک زناکار! گفت: "یا یحیی لا تُذنبِ فانی
أَذْنِبْتُ فَسَقَطْتُ عِنْدَ اللَّهِ" گفت: یا یحیی گناه مکن من
گناه کردم و از نظر خداوند افتادم. گناه سقوط است،
انسان را به پایین می کشد!^{۳۷}

قرآن می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛^{۳۸}

((اگر مردم ایمان بیاورند و تقوا داشته باشند از آسمان و
زمین به آنها برکت می دهیم.))

گناه چون خلاف فطرت است باعث عذاب وجدان میشود
و گاهی فشار روحی عذاب وجدان ان چنان زیاد است که
آرامش را از انسان می گیرد. جوانی که گناه کرده بود می
گفت از زمانی که گناه کردم آرامش از من گرفته شده
است و حتی شبها خواب ندارم و تنها راه خلاصی من ازین

فشار روحی، خودکشی است و هرچقدر او را نصیحت
کردند که خودکشی باعث میشود ابدی در جهنم باشی
در او اثر نکرد و خودکشی کرد....

در روایت آمده که: پیامبر هرگز دستش به نامحرمی
نرسید

علامه طباطبائی می فرمودند:

برگی که از درخت ، بر زمین می افتد ،

در عالم تاثیر گذار است ؛

چطور فکر می کنید ،

گناه کردن در عالم ،

بی اثر باشد...؟^{۳۹}

عالم از او پرسید: چقدر دختر سر راه خود دیدی؟؟

جوانی از عالمی پرسید

من جوان هستم و نمی توانم نگاه خود را از نامحرم منع

کنم؟

چاره ام چیست؟ □!؟

عالم کوزه ای پراز شیر به اودادوبه اوتوصیه کرد که کوزه

راسالم به جایی ببرد و هیچ چیز از کوزه بیرون

نریزد و از شخصی درخواست کرد او را همراهی

! کند و اگر شیر را ریخت؛ جلوی همه مردم او را کتک بزند

جوان کوزه راسالم به مقصد رساند و چیزی بیرون نریخت

عالم از او پرسید: چند دختر سر راه خود دیدی؟؟

جوان جواب داد: هیچ! فقط به فکر آن بودم که

شیر را نریزم که مبادا جلوی مردم کتک بخورم

... و خار و خفیف بشوم

عالم گفت این حکایت مومنی است که همیشه

خدا را ناظر بر کارهایش می بیند

واز روز قیامت و حساب و کتابش که مبادا در نظر مردم
خوار و خفیف شود بیم دارد! ۴۰

نصیحت جالب پدر به فرزندش

پدری فرزند خود را خواند

دفتر مشق او را که بسیار تمیز و مرتب بود نگاه کرد و
گفت:

فرزندم چرا در این دفتر کلمات زشت و ناپسند ننوشتی
و آن را کثیف نکردی؟

پسر با تعجب پاسخ داد:

چون معلم هر روز آن را نگاه می کند و نمره می دهد.

پدر گفت: دفتر زندگی خود را نیز پاک نگاه دار، چون

معلم هستی

هر لحظه آن را می نگرد و به تو نمره می دهد.^{۴۱}

تعجب امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام فرمودند:

در شگفتم از کسی که از غذا پرهیز میکند تا گرفتار زیان

آن نشود ؛ ولی از گناه پرهیز نمی کند تا گرفتار ننگ و

عار نگردد!^{۴۲}

41

<https://net.tebyan.net/Minasadat/posts.html/1446051>

. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۰۷^{۴۲}

این مرد چرا ناگهان ناله ای کرد و مُرد؟

مردی حبشی در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: یا رسول الله! گناه بسیار دارم، آیا می توانم توبه کنم و توبه من قبول می شود؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری خداوند می پذیرد.

مرد حبشی گفت: در آن وقت که گناه می کردم، آیا خدا مرا می دید؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری او ناظر و شاهد بر تو بود.

ناگهان مرد گناهکار، آه بلندی کشید، نعره ای زد و جان داد!^{۴۳}

اصلاح نفس، ص ۸۳^{۴۳}

نصیحت زلیخا به حضرت یوسف (علیه السلام)

آیت الله میانجی فرمودند: مرحوم آقای کافی - خدا ❖ رحمتش کند - اینجا منبر رفته بود - میدان بار فروش - من هم رفته بودم یک گوشه ای نشسته بودم داشتم گوش می کردم که مطلبی را فرمود از آن خوشم آمد. آقای کافی گفت: حضرت یوسف (علیه السلام) با دبدبه و جلال و شکوه از راهی عبور می کرد و زلیخا هم پیر شده بود و نابینا گشته بود داشت آنجا گدایی می کرد. مامورها به زلیخا گفتند برو کنار آقا می آید: گفت: این آقا کیست؟ گفتند: حضرت یوسف (علیه السلام) من این مطلب را چنین نقل می کنم - زلیخا از روی محبتی که به حضرت یوسف (علیه السلام) داشت فریاد زد: یا یوسف! یا یوسف! جبرئیل آمد گفت: ای یوسف! یواش، اینجا جای یواش رفتن است. درست است او بدی کرد و به

سزای بدی عملش هم رسید. اما ای یوسف تو به سخنان
زلیخا گوش کن ببین چه می گوید!

حضرت یوسف (علیه السلام) گوش کرد: زلیخا گفت: ﴿
یوسف! تو برده بودی اما خدا را اطاعت کردی و با نفس
اماره مبارزه نمودی و به آن مقام بزرگ نائل آمدی، من
ملکه بودم، معصیت خدا کردم به این روز افتادم الان گدا
شده ام، من به تو نصیحت می کنم که هیچ وقت معصیت
خدا مکن!﴾^{۴۴}

باباطاهر عریان می گوید:

از آن روزیکه ما را آفریدی

بغیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا بحق هشت و چارت

^{۴۴} اسوه پارسیان شرح حال و نکته های اخلاقی از آیت الله میرزا علی احمدی

ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی^{۴۵}

^{۴۵} دوبیتی شماره ۳۲۸

۱۰- مسئولیت ما نسبت به نیازمندان سنگین است!

همه ما نسبت به فامیل فقیر یا همسایه فقیر یا هم محله ای فقیر مسئولیم و باید باندازه توانمان به آنها کمک کنیم اگرچه به تاسیس کمیته امداد بار بزرگی از دوش مردم ایران بخصوص علماء و اولیاء خدا و مومنین برداشته شد اما بازهم نسبت به فقرا و مساکین مسئولیم.

قسمتی از وقت و مال پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام و اولیاء خدا صرف کمک به نیازمندان می شده است. و از این راه به درگاه الهی تقرب پیدا می کردند.

تو سیر و همسایه گرسنه؟!

یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط می گوید: از ایشان شنیدم که فرمود:

شبی در عالم رؤیا دیدم مجرم شناخته شدم و مأمورانی آمدند تا مرا به زندان ببرند، صبح آن روز ناراحت بودم

که سبب این رؤیا چیست؟ با عنایت خداوند متعال متوجه شدم که موضوع رؤیا به همسایه ام ارتباط دارد. از خانواده خواستم که جستجو کنند و خبری بیاورند. همسایه ام شغلش بنایی بود، معلوم شد که چند روز کار پیدا نکرده و شب گذشته او و همسرش گرسنه خوابیده اند؛ به من فرمودند: وای بر تو! تو شب سیر باشی و همسایه ات گرسنه؟! در آن هنگام من سه عباسی پول نقد ذخیره داشتم! فوراً از بقال سر محل، یک عباسی قرض کردم و با عذرخواهی به همسایه دادم و تقاضا کردم هر وقت بیکار بودی و پول نداشتی مرا مطلع کن!^{۴۶}

«امام باقر علیهاالسلام : عابدی هشتاد سال عبادت کرد ولی بر اثر تماس با زنی نامحرم، مرنکب زناگردید ! در

وقت مردن زبانش لال شده بود . در همان موقع فقیری عبور می‌کرد . عابد با اشاره به فقیر فهماند که از سفره او نان بردارد . فقیر نان را برداشت و رفت . خدا بخاطر زنای او، عبادتهای هشتادسالش را باطل کرد ولی بخاطر این نان، او را بخشید!^{۴۷}

خدا در قرآن فرمود: وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.^{۴۸}

آنان که طلا و نقره را انبار می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند به آنها بشارت به عذاب دردناک بده. درباره شیخ زین العابدین مازندرانی که مرجع تقلید بوده است، آمده است: تا می‌توانست قرض می‌کرد و به مردم می‌داد و هر چند وقت یکی از ثروتمندان هند به کربلا می‌آمد و قرضهای او را می‌داد! در یکی از سفرهایش به سامراء، سخت مریض می‌شود و چون میرزای شیرازی از

^{۴۷} ثواب الاعمال / ۱۳۹

^{۴۸} توبه ۳۴۱

او عیادت می‌نماید و او را دل‌داری می‌دهد، شیخ می‌گوید:
من هیچ گونه نگرانی از مرگ ندارم!
ولکن نگرانی من از این است که بنا به عقیده ما امامیه،
وقتی که می‌میریم، روح ما را به امام عصر (عج) عرضه
می‌کنند. اگر امام سؤال بفرمایند: زین العابدین! ما بتو
بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم تا بتوانی قرض کنی
و به فقرا بدهی! چرانکردی؟ من چه جوابی به
آن حضرت می‌توانم بدهم؟
میرزا پس از شنیدن این سخن به منزل می‌رود و هرچه
از وجوه در آنجا داشته، میان مستحقین قسمت می‌کند.
گفته‌اند که جناب مازندرانی او بسیار خوش سیرت و نیکو
محضر و کم خوراک بود و اغلب اوقات با نان و سرکه و
برنج تغذیه می‌کرده است.
همچنین نقل کرده‌اند که روزی بینوائی بدر خانه او رفت
و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی در بساط نداشت،
بادیه مسی منزل را برداشت و به او داد و گفت: این را ببر
و بفروش!

دوسه روز بعد که اهل خانه متوجّه شدند بادیه نیست،
فریاد کردند که بادیه را دزد برده است ! صدای آنان در
کتابخانه بگوش شیخ رسید . فریاد برآورد که: دزد را
مَّتْهم نکنید، بادیه را من برده ام !
فرصت صدقه محدود است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ^{۴۹}

((ای مؤمنین! از چیزهایی که به شما دادیم صدقه دهید
قبل از اینکه قیامت فرا رسد که دیگر نه معامله . نه
دوستی و شفاعت بدرد نمی خورد.))

فهرست

^{۴۹} بقره ۲۵۴

مقدمه ۳

۱- ما شب و روز انتظار تو را داشتیم، چرا دیر کردی؟ ۵

۲- علت مصیبتها چیست؟ ۷

۳- پویایی ایمان ۱۷

۴- خوار کردن نفس اماره ۲۷

۵- بداخلاقی انسان را از چشم مبارک امام زمان علیه

السلام می اندازد! ۳۵

۶- تنها موعظه الهی، کار برای خدا کردن ۴۲

۷- کنترل خشم موفقیت بسیار بزرگ ۵۲

۸- حق الناس مانع تقرب الی الله ۶۶

۹- گناه کردن انسان را چشم خداوند مهربان می

اندازد ۷۴

۱۰- مسئولیت ما نسبت به نیازمندان سنگین است! ۸۵

